# وحدت در نهج‌البلاغه

## مشخصات كتاب

شماره كتابشناسي ملي: ايران۸۴-۹۳۰۷  
سرشناسه: مطلبي ابوالحسن  
عنوان و نام پديدآور: وحدت در نهج‌البلاغه مطلبي ابوالحسن  
منشا مقاله:، جمهوري اسلامي (۸ خرداد ۱۳۸۴): ص ۱۰.  
توصيفگر: وحدت اسلامي  
توصيفگر: نهج‌البلاغه  
توصيفگر: دين  
توصيفگر: اسلام

## معني وحدت در بين مسلمين‌

1- وحدت ميان مسلمين به معني نزديك شدن فرقه‌هاي اسلامي به يكديگر، با حفظ كيان و ماهيت آنهاست.  
2- به معني حفظ اصول مشترك و آزاد گذاشتن و معذور داشتن هر فرقه در فروع ويژه‌ي خود او است.  
3- به معني عدم نزاع و درگيري فرقه‌ها و اطلاع همگان از عقايد يكديگر و حساسيت نشان ندادن در برابر فرقه ديگر، نسبت به مختصات و ويژگيهاي آن فرقه است.  
4- و راه رسيدن به اين هدف، تكيه كردن بر عقل و منطق است و دوري گزيدن از احساسات زودگذر و تعصبات غير قابل كنترل.  
از سخنان اميرالمومنين علي بن ابيطالب عليه‌السلام در نهج‌البلاغه است كه: «لانه اسم سلامه و جماع كرامه» [1] يعني اسلام نام سلامت است و مجمع كرامت، اسلام از سلامت مشتق شده و روح و جوهر اسلام با سلامت آميخته گشته و تمام كرامتهاي انساني در آن گرد آمده است، بنابراين مردمي كه زير لواي اسلام گرد آمده‌اند، بايد با يكديگر با سلامت زندگي كنند و كرامت و شرافت ذاتي خويش را  
[صفحه 2]  
همواره درخشان و تابنده نگه دارند.  
مردمي كه درباره‌ي خدا، دين، رسول، قبله و كتاب، كه پايه‌ي عقيده‌ي آنهاست، توافق دارند و خداوند متعال، طي يكهزار و چهارصد سال، سنگهاي بنيادين عقيده‌ي آنان را از تاثير نفوذ عوامل بيگانه مصون و محفوظ داشته است، بايد همواره به اصول و مباني عقيده‌ي خود فكر كنند و آنها را از جمله عوامل خلل ناپذير اتحاد و همبستگي و همياري خود بدانند.  
مسلمين بايد قرآن را كه ميليونها نسخه‌ي خطي و چاپي بدون تحريف آن موجود است و همگي به اصالت و درستي آن اعتراف دارند و در هر خانه‌اي دست كم يك نسخه از آن موجود است، جلو روي خود بگشايند و فكر خود را بر آيه‌ي شريفه‌ي «و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا» [2] متمركز كنند و بدانند كه اين آيه‌ي شريفه، با تمام كلمات و حروفش، به عقيده‌ي همه‌ي آنها، وحي الهي است. و خداوند رحمان در اين آيه‌ي شريفه، راه عزت و سعادت و كمال و سلامت را به آنان نشان مي‌دهد. صفحه‌ي ديگر را بگشايند و آيه‌ي «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم» [3] را بنگرند و بدانند كه اين آيه هم با تمام عبارات و حروفش مورد تصديق همگان است. صفحه‌ي ديگر را بگشايند و آيه‌ي شريفه‌ي «انما المومنون اخوه فاصلحوا بين اخويكم» [4] را ببينند. صفحه‌ي ديگر را بگشايند و آيه‌ي شريفه‌ي «ان هذه امتكم امه واحده» [5] را ببينند. بلكه هر صفحه‌اي را كه بگشايند و هر سوره‌اي را كه بخوانند، آيه‌يي را مي‌بينند كه با صراحت يا اشارت به آنها مي‌گويد: اتحاد و ائتلاف عامل اعتلاء و پيروزي و اختلاف و پراكندگي عامل سقوط و بدبختي است.  
خوشبختانه، نه تنها قرآن، بلكه سنت پيغمبر، عبارات نهج‌البلاغه، اخبار و روايات عترت و آل، كه مورد اتفاق تمام يا بيشتر مسلمين است، همين اكسير كرامت و رمز سعادت را براي ما توضيح مي‌دهد و تبيين مي‌كند.

## سخنان رسول در مورد وحدت‌

### بني آدم اعضاي يك پيكرند

مومنان در دوستي و رحمت و عطوفت به يكديگر، مانند اعضاي پيكر يك انسانند، هر گاه عضوي رنجور و دردمند گردد، اعضاي ديگر هم از  
[صفحه 3]  
بيدار خوابي و سوزش تب متاثر خواهند شد. [6].  
سعدي شيرازي، همين حديث را با تغيير و تحريفي [7] به نظم آورده و مي‌گويد:  
بني آدم اعضاي يك پيكرند  
كه در آفرينش ز يك گوهرند  
چو عضوي به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نمانند قرار

### اهتمام به امور مسلمين‌

كسي كه به امور مسلمين اهتمام نورزد مسلمان نيست. [8].

### كناره نگرفتن از جماعت مسلمين‌

كسي كه به اندازه‌ي يك وجب، از جماعت مسلمين كناره بگيرد (و در آن حال بميرد) در حال جاهليت (عدم اسلام) مرده است [9].

### فسادانگيزي موجب هلاكت‌

آن حضرت به اصحابش فرمود: مي‌خواهيد به شما عملي معرفي كنم كه ثوابش از نماز و روزه و صدقه بيشتر باشد؟ گفتند: آري. فرمود: آن عمل، اصلاح ميان مردم است و بدانيد كه فساد انگيزي موجب هلاكت است. [10].

## دستورات اجتماعي اسلام عامل اتحاد ميان مسلمين‌

علاوه بر قرآن و سنت و روايات، تمام دستورات اجتماعي اسلام، بدون استثناء، در هر مورد كه امري به نحوي وجوب يا استحباب دارد، هدف و نتيجه‌ي نهايي آن، ايجاد محبت و الفت و برادري و اتحاد ميان مسلمين است، در اينجا فقط فهرست‌وار، عناوين پاره‌اي از اين آداب و دستورات ذكر مي‌گردد:  
نماز جمعه و جماعت، [11] سلام كردن، مصافحه و معانقه، تبسم، ادخال سرور [12] مشورت كردن، نصيحت، تعاون، اصلاح ذات البين، نظافت [13] امانت، عدالت، صداقت، مواسات، ترحم نيكي به پدر و مادر، پيوند با خويشاوند، مراعات حق همسايه و هم صحبت، نوازش يتيم، پذيرايي از ميهان، بر طرف كردن نيازهاي مومنان، نيكرفتاري با مردم، مطايبه و مزاح، بدرقه و پيشباز مسافر رفتن، هديه و سوغات بردن، ديدار از بيمار، تشييع جنازه، به غمديده تسليت گفتن: خشم را فروبردن، زكات پرداختن، انفاق كردن، دعا كردن براي مومنان، پرسيدن اسم شخصي كه تا كنون او را نديده‌اند، به تاخير انداختن سفر به خاطر دوست، چوب و سنگ و هر مانع ديگري را از ميان  
[صفحه 4]  
راه مسلماني برداشتن، رفيق خود را به بهترين نام خواندن، اينها و دهها مساله‌ي مانند آن اموري است كه اسلام به آن امر كرده است.  
همچنين به طور كلي، از هر عمل و صفتي كه به عنوان حرمت يا كراهت نهي فرموده است: برا جلوگيري از پراكندگي و اختلاف و درگيري و نزاع ميان مسلمين است، مانند نهي از گمان بد بردن، تجسس، دروغ، غيبت، ناسزا گفتن، تكبر، خودخواهي استبداد و خودمحوري مسخره كردن، گزاردن القاب بد روي ديگران، سرزنش، تحقير استخفاف، شماتت، قطع رحم، عقوق والدين، سخن چيني، خدعه و تزوير، غش، كم فروشي، احتكار، طمع، ربا و تظاهر، ستم و تجاوز، نفاق، حسد، كينه‌توزي، خشونت، مجادله به باطل، نجوا و درگوشي صحبت كردن در برابر ديگران، بدقولي كردن، تعصب بيجا و نسبت ناروا دادن و دهها عنوان ديگر.

## اهميت وحدت در نهج‌البلاغه‌

در اين مقال، تنها به توضيح و تبيين بخشي از كلمات اميرالمومنين علي بن ابيطالب- عليه‌السلام- در نهج‌البلاغه در رابطه با اهميت وحدت و زيان تفرق و اختلاف پرداخته و در يازده بخش مطرح خواهد شد.  
يك علي- عليه‌السلام-، بزرگترين دستاورد نبوت خاتم انبياء، محمد مصطفي صلي الله عليه و آله را ايجاد الفت و اتحاد در ميان مردمي متفرق و پراكنده مي‌داند، مردمي كه در اثر تعصبات بيجا به جان هم افتاده بودند و بر لب پرتگاه سقوط و اضمحلال بودند و نبي اكرم (ص) در اثر تعاليم حيات بخش اسلام، همگان را به خداي واحد متوجه ساخت و آنان را در جماعات و مجالس در يك صف قرار داد، امتيازات موهومي را از ميان برداشت و سياه و سفيد، عرب و عجم، فقير و غني، صاحب دولت و رعيت، همه را فرزندان يك پدر و مادر معرفي كرد و فضيلت و امتياز را تنها به تقوي و علم و مجاهدت دانست كه در اثر كوشش و رياضت بدست آيد، نه مال و ثروت و نژاد و رنگ و نسب كه در اثر اتفاق و شانس و تصادف پيدا مي‌شود.  
[صفحه 5]  
علي- عليه‌السلام- به اصحابش گوشزد مي‌كند، تا قدر اين نعمت بزرگ الهي را بدانند، نعمتي كه قرآن كريم درباره‌ي آن مي‌فرمايد: «نعمت خدا را به ياد آوريد: شما دشمن يكديگر بوديد، او ميان دلهاي شما الفت ايجاد كرد و از نعمتهاي خدا بود كه برادر يكديگر شديد، شما بر لب پرتگاه آتش بوديد كه خدا نجاتتان داد» [40] قدر اين نعمت را بشناسيد و پس از الفت و اتحاد به تفرق و اختلاف نگرائيد.  
علي- عليه‌السلام- در خطبه‌اي كه برخي از فضائل نبي اكرم (ص) را نقل مي‌كند مي‌فرمايد:  
الف: دلهاي نيكوكاران شيفته‌ي او گشت، عنان ديده‌ها بسوي او متوجه شد، به بركت وجودش، خداوند كينه‌هاي ديرينه را دفن كرد، شعله‌هاي دشمني را فرونشاند و مردم را با يكديگر الفت داد و برادر ساخت [41].  
ب: پيغمبر (ص) براي انجام فرمان خدا قيام كرد، رسالت پروردگارش را به مردم ابلاغ نمود، خداوند به وسيله‌ي او گسيختگي‌ها را التيام داد، گسستگي‌ها را پيوستگي بخشيد، بين خويشان و بستگان يگانگي برقرار ساخت، پس از آن كه در سينه‌ها آتش دشمني و در دلها كينه‌ي برافروخته جاي گرفته بود [42].  
ج: خداوند محمد (ص) را مبعوث كرد تا به وعده‌ي خود وفا كند و باب نبوت را مسدود سازد. از ساير پيامبران به نبوت او اقرار گرفته بود. نشانه‌هاي نبوتش آشكار و ميلادش مبارك بود. در آن زمان مردم روي زمين داراي مذاهب گوناگون بودند، هواهاي پريشان داشتند و جمعيتهاي متشتت بودند، دسته‌اي خدا را به مخلوق تشبيه مي‌كردند، گروهي ملحد بودند و جمعي معبودهاي ديگري غير از خداي يگانه داشتند، اما خداوند متعال، به بركت وجود آن حضرت، آنان را از گمراهي رهانيد و از ناداني نجات بخشيد. [43].  
دو: اتحاد و الفت امت اسلامي، تا آنجا اهميت دارد كه خداوند سبحان، بعد از رحلت پيغمبر اكرم (ص) هم مردم را بدون سرپرست و سرخود رها نمي‌كند، تا رشته‌ي اتحاد و اتفاقي را كه در اثر ايثار و فداكاريهاي پيغمبر (ص) و  
[صفحه 6]  
بهترين انسانهاي مومن و متعهد تاريخ پديد آمده است، نابخردان امت نگسلند و پاره نكنند و به جاهليت و توحش نخستين باز نگردند.  
خداوند رحمان پس از پغمبر اكرم (ص)، والي و خليفه‌يي براي مردم مقرر داشته است. علي- عليه‌السلام- درباره‌ي لزوم مطلق والي فرموده است: «لا بد للناس من امير بر اوفاجر» [44] (به ناچار در ميان مردم، فرمانروايي نيك يابد بايد وجود داشته باشد) و علت غايي و هدف اساسي وجود والي الهي را، تداوم اتحاد و الفت و بقاي عز و شوكت دين بيان مي‌كند و مي‌فرمايد:  
از بزرگترين حقوقي كه خداوند ميان بندگان خويش مقرر داشت حق والي بر رعيت و حق رعيت بر والي است. فريضه‌اي كه خداوند براي هر يك از زمامداران و رعايا بر ديگري مقرر كرد و آن را وسيله‌ي تداوم الفت و شوكت دين ساخت [45].  
سه علي- عليه‌السلام-، بزرگترين عامل عزت و سرافرازي امتهاي پيشين را اتحاد و اتفاق آنان مي‌داند و بالاترين عامل شكست و ذلت و سقوط ايشان را تفرقه و جدايي و اختلاف ميان آنها مي‌شناسد. در خطبه‌ي قاصعه كه خطبه‌ي مشهور و مفصلي است مي‌فرمايد: «از وبالها و كيفرهايي كه در اثر كردار زشت و اعمال ناپسند به امتهاي پيشين رسيد بر حذر باشيد و حالات آنها را در نعمت و نقمت به ياد آوريد، تا شما مانند كيفر ديدگانشان نشويد. هنگامي كه در تفاوت حال خوب و بدشان فكر كرديد. به كارهايي بپردازيد كه موجب عزت و شوكت ايشان گشت: دشمنانشان رانده و دور شدند، عافيت به سوي آنها كشيده شد، نعمت خدا در اختيارشان بود و رشته‌ي كرامتشان پيوستگي يافت.  
و آن امور كه موجب عزت و شوكتشان گشت، دوري گزيدن از تفرق و پراكندگي و همت گماشتن و توصيه و ترغيب يكديگر بر رعايت اتحاد و اتفاق بود. از هر امري كه ستون فقراتشان را مي‌شكست و قدرتشان را سست مي‌كرد اجتناب ورزيدند، مانند كينه‌توزي، بخل، حسادت، ناهمفكري، پشت كردن و  
[صفحه 7]  
دوري گزيدن از يكديگر …  
بنگريد چه سالي داشتند هنگامي كه با هم مجتمع بودند، هدف و آرمانشان يك چيز بود، دلهايشان هماهنگ و موافق، دستها و شمشيرهايشان در يك مسير بود، بصيرتي كافي داشتند و تصميمها در يك جهت بود. آيا وقتي چنين بودند، فرمانرواي اقطار جهان و مالك رقاب عالميان نبودند؟  
و باز توجه كنيد آخر كار چه حالي داشتند، هنگامي كه ميان آنها تشتت و پراكندگي پيدا شد. اختلاف كلمه و ناهمدلي پيدا كردند و به گروه‌هاي مختلف تقسيم شدند و با يكديگر به جنگ و ستيز برخاستند، آن هنگام خداوند حكيم، خلعت دولت و كرامت از تنشان بيرون كرد، نعمت فراوان خويش از ايشان بيرون كرد، نعمت فراوان خويش از ايشان بگرفت و سرگذشت و داستانشان را براي عبرت گيرندگان شما به جاي گذاشت.  
از سرگذشت فرزندان اسماعيل و پسران اسحاق و بني اسرائيل (فرزندان يعقوب) عبرت گيريد. چقدر وقايع جهان با هم مشابه است و چه اندازه مثالها به هم نزديك.  
دوران پراكندگي و تشتت عرب را وقتي كه زير سلطه‌ي دولتهاي ايران و روم بودند، در نظر مجسم كنيد. چگونه آنان را از كشتزارهاي متعدد، از كنار دجله و فرات و زمينهاي سرسبز و خرم بيرون راندند و به جايي كه جز علف كوهي نرويد و تندباد بوزد و زندگي بسختي گذرد، كوچ دادند. ايشان را در آن بيابانها، مسكين و بينوا، با شتران زخم‌دار همنشين كردند (شغلشان سارباني و خوراكشان شير شتر و لباسشان پشم شتر بود). خوارترين امتها بودند و در بي‌حاصلترين سرزمينها مي‌زيستند. نه مرشدي داشتند كه آنان را به حق دعوت كند و در پناهش روند و نه سايه‌ي الفت و اتحادي داشتند كه به عزت و شوكتش تكيه نمايند. اوضاع مضطرب و نيروها پراكنده بود و جامعه‌اي متفرق بودند. گرفتار بلايي دشوار و در ناداني غوطه‌ور بودند. دخترها را زنده به گور مي‌كردند، بتها را مي‌پرستيدند، رشته خويشاوندي را بريده بودند و غارت همه جانبه بود. و خلاصه دو ابر قدرت آن  
[صفحه 8]  
روز يعني اكاسره و قياسره (كه با هم متحد شده بودند) آنان را اسير دست خود كرده بودند.  
سپس بنگريد به نعمتهايي كه خداوند متعال، هنگام بعثت پيغمبر اسلام به آنان ارزاني داشت. اطاعت آنان را با آيين خود پيوند داد و با دعوتش ايشان را متحد ساخت. آن هنگام نعمت الهي پر و بال كرامت خود بر آنها بگسترد و سيل تنعم به سوي آنان جاري شد و آيين حق با تمام بركاتش، آنها را در بر گرفت. در ناز و نعمت فرورفتند و زندگاني خوش و خرمي پيدا كردند. در سايه‌ي قدرت كامل، امورشان استوار و در كنف عزتي پيروز قرار گرفتند. حكومتي ثابت و پايدار نصيبشان گرديد. حاكم و زمامدار جهانيان شدند و سلاطين روي زمين گشتند. مالك و فرمانفرماي كساني شدند كه قبلا بر آنها حكومت مي‌كردند و قوانين و احكام را درباره‌ي كساني به اجرا گذاشتند كه قبلا محكوم قوانين آنها بودند. كسي قدرت در هم شكستن نيروي آنان را نداشت و احدي خيال مبارزه با آنان را در سر نمي‌پروراند.  
ولي به هوش باشيد و بدانيد كه شما از ريسمان طاعت دست كشيده و با تجديد رسوم جاهليت (كه همان تفرق و تعصب است) دژ محكم الهي را در هم شكسته‌ايد.  
خداوند بر اين امت منت نهاد كه پيوند الفت و اتحاد بين آنان ايجاد نمود، كه در سايه‌اش زندگي كنند و در پناهش آسايش گزينند. الفت و اتحاد نعمتي است كه كسي نمي‌تواند بهايي برايش تعيين كند، زيرا از هر بهايي افزونتر و از هر گرانقدري، گرانقدرتر است. [46].  
چنانكه خداوند متعال فرمود:  
خداوند ميان دلهاي ايشان الفت داد، تو اگر تمام اموال روي زمين را در اين راه انفاق مي‌كرد، نمي‌توانستي ميان دلهاي ايشان، ايجاد الفت كني، ولي خدا ميان آنها ايجاد الفت نمود كه او توانا و حكيم است. [47].  
[صفحه 9]  
چهار: خداوند به مردمي كه با يكديگر اختلاف و دوگانگي دارند، هيچگونه خير و سعادتي عطا نمي‌كند، نه به گذشتگان داده است، نه به حاضرين و نه به آيندگان خواهد داد.  
علي- عليه‌السلام- در اين باره مي‌فرمايد:  
خداوند سبحان، به هيچكس از پيشينيان و بازماندگان آنها، در اثر تفرق و جدايي، خيري عطا نكرد. [48].  
مردمي كه در اثر افكار موهوم، با هم كيشان و برادران خود قهر نموده صفا و صميميت زندگي را به كدورت و نقار تبديل مي‌كنند، به خيال خام خويش مي‌خواهند از اين راه بهره‌يي برگيرند و سودي ببرند.  
علي- عليه‌السلام- با كمال صراحت و صداقت به ايشان گوشزد مي‌كند كه پندار شما باطل است و راهي كه ميرويد به تركستان است، شما بالاخره به هدف و نتيجه‌يي مي‌رسيد كه آن را نمي‌خواهيد و ضد مطلوب شماست، بيدار شويد و به خود آييد.  
و در جاي ديگر مي‌فرمايد: كسي كه در ميان فاميلي است (كه مثلا صد نفر مي‌شوند) اگر دست نيكي و تعاون به سوي آنان دراز كند از طرف فاميل صد دست به سوي او دراز مي‌شود. يعني يكي داده و صد تا گرفته و بر عكس آن كسي كه از فاميلش ببرد يا مثلا شيعه و سني از هم ببرند، خود را از منفعت زيادي كه بايد از طرف مقابل دريافت كند، محروم نموده است [49].  
پنج هر چند مردمي اتحاد و اتفاق را دوست نداشته باشند و قلبا به آن معتقد نباشند و آن را ناخوش دارند، باز هم اگر با هم كيشان خود توافق و تفاهم كنند، براي آنها بهتر است و به خير و صلاحشان نزديكتر، تا آنكه به اختلاف و تفرق گرايند.  
علي- عليه‌السلام- در اين باره مي‌فرمايد:  
«از تلون در دين خدا بپرهيزيد، زيرا اجتماع كردن بر امر حقي كه آن را ناخوش و  
[صفحه 10]  
ناپسند مي‌داريد. بهتر است از پراكندگي و اختلاف در امر باطلي كه آن را دوست مي‌داريد» [37].  
يعني دين اسلام را كه همان دين منتخب الهي است، به شعبه‌ها و گروههاي مختلف تقسيم نكنيد، هر چند از هم‌كيشان خود ناراضي باشيد و خط مشي آنان را نپسنديد، زيرا سازش با همان مردم و همان خط اصيل، با كراهت و عدم رضايت، بهتر است از اين كه از هم‌كيشان خود جدا شويد و خط مشي ديگري انتخاب كنيد، يعني در اين صورت سكوت كردن و رفتن به راه حق منتخب خويش، بهتر است از جبهه‌ي مخالف گرفتن و رو در رو ايستادن، در صورتي كه نتوانيد آنان را به راه حق بكشانيد.  
طرح يك اشكال: در اينجا اگر بگوئيد كه متاسفانه پدران و اجداد گذشته‌ي ما، سخن اميرمومنان را نشنيدند و فرقه‌سازي كردند و اسلام واحد را به بيش از هفتاد شعبه تقسيم كردند و ما اكنون به بدي عاقبت و وبال كردار زشت آنان گرفتار شده‌ايم، در پاسخ بايد عرض كنم:  
اولا، اختلاف سليقه و برداشتهاي متفاوت از قرآن و سنت، غير از مذهب سازي و ايجاد اختلاف است، نكند كه ابوحنيفه و شافعي و مالك و احمد و همچنين خلفاي راشدين، با يكديگر آنقدر اختلاف نداشته باشند كه پيروان آنها دارند؟!  
ثانيا بر فرض اينكه ائمه‌ي اربعه قصد مذهب سازي داشته‌اند، ما نبايد در اين زمان نبش قبر كرده و مسائل اختلافي مردگان را زنده كنيم و سخن را به درازا بكشانيم. در آينده در اين باره بيشتر توضيح داده مي‌شود.  
شش درباره‌ي زيان تفرقه و اختلاف و مبارزه با كسي كه مي‌خواهد يكپارچگي مسلمين را به هم بزند و ميان آنها پراكندگي ايجاد نمايد، علي- عليه‌السلام- آخرين سخن را مي‌گويد و با كمال صراحت، فتنه‌انگيز و  
[صفحه 11]  
تفرقه افكن را مستوجب قتل مي‌داند، حتي از خودش شروع مي‌كند و نه تنها تفرقه افكندن عيني و موجود را سزاوار چنين عقوبتي مي‌داند، بلكه حتي كسي را كه شعار تفرقه دهد و قدم نسختين شق عصاي مسلمين را بردارد و زمزمه‌ي اختلاف سر دهد سزاوار قتل مي‌داند. حضرت در اين باره چنين مي‌نويسد:  
راي اكثريت بزرگان اسلام را پيروي كنيد كه دست خدا همراه جماعت است. از تكروي و كناره گيري بپرهيزيد كه كناره‌گيري از جماعت، نصيب شيطان است، چنانكه گوسفند كناره گيرنده از گله و چوپان، نصيب گرگ. بدانيد و آگاه باشيد، هر كس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است، او را بكشيد، هر چند اين شعار از زير عمامه و از دهان من خارج شود. [38].  
پيداست كه شعار تفرقه موجب فتنه مي‌شود و خداوند سبحان در قرآن كريمش فرموده است «و الفتنه اشد من القتل» [39] يعني فتنه‌انگيزي از كشتن بدتر است. زيرا فتنه‌انگيزي مردم را زجركش مي‌كند. (البته تشخيص شعار فتنه‌انگيز به عهده‌ي فقيه عادل است).  
هفت كساني كه تفرقه مي‌افكنند و گروه تراشي مي‌كنند، ممكن است به خيال واهي خويش، كردار زشت خود را توجيه كرده و از آيات قرآن هم براي آن دليل بياورند، ليكن علي- عليه‌السلام- عمل و توجيه آنان را به نحو بارز و مشخص مجسم نموده و مي‌فرمايد:  
آن مردم براي ايجاد تفرقه مجتمع و متحد مي‌شوند و از جماعت مسلمين جدا مي‌گردند. گويا ايشان پيشواي قرآنند، نه آنكه قرآن امام و پيشواي ايشان باشد [40].  
در اين جمله، امام عليه‌السلام به نكته دقيق و لطيفي اشاره مي‌كند: كساني كه قرآن را وحي منزل الهي مي‌دانند و به آن استناد مي‌كنند، مي‌بايست حافظه‌ي خود را از شنيدنيها و خواندنيهاي پيشين بشويند و با ذهني صاف و طبيعي و پاك، در برابر حقايق قرآن قرار گيرند و سپس بر داشت خود را از حقايق قرآن با عقايد و مذاهب ديگر تطبيق دهند، تا معلوم شود چه مقدار از آن عقايد و مذاهب، مطابق قرآن است و چه مقدار مخالف و كساني كه بر عكس اين دستور  
[صفحه 12]  
عمل مي‌كنند، يعني براي مذهب سازي و ايجاد تفرقه جمع مي‌شوند و عقيده و نظر مي‌سازند و سپس مي‌خواهند آيات قرآن رابا عقيده‌ي خود تطبيق دهند و توجيه كنند، اينان در حقيقت عقيده و نظر خود را بر قرآن تحميل نموده و مي‌خواهند عقيده‌ي آنان امام باشد و قرآن ماموم و تابع.  
هشت زماني كه ديگران در لابراتوارها براي تشريح و آزمايش نشستند و در سمينارها براي بررسي و تحقيق و در كلاسها و آكادمي‌ها به بحث و تدريس پرداخته و نتيجه آن شد كه بر اعماق درياها و فضاي لايتناهي مسلط شدند، دنيا را روشن كردند، دردها و دواها را شناختند و تمام جهان را با انتقال صدا و صوت و رنگ به يكديگر متصل ساختند، برخي از مسلمين در مجالس نشستند و در بهشتي بودن يا دوزخي بودن برخي از صحابه‌ي پيغمبر (ص) بحث و تحقيق كردند، صحابه‌اي كه چهارده قرن پيش مرده‌اند و خداوند مكان آنان را در بهشت يا دوزخ معين كرده و اكنون هم يا معذبند و يا متنعم.  
گاهي نتيجه‌ي اين گونه مباحث پيدا شدن آرايي متعدد بود و گاهي به مجادله و منازعه هم مي‌رسيد، در صورتي كه بسياري از طرفين بحث، مدعاي خود را به سند تاريخي و روايي معتبري مستند نمي‌كرد و شايد مدارك اصيل و معتبر مباحث اينان، نزد همان بيگانگان بود كه در كلاسها و آكادمي‌ها، بحث و تحقيق مي‌كردند. آخر اگر مدعاي ايشان مستند به اصل و صحيح و معتبري مي‌بود كه در يك مساله چند نظر پيدا نمي‌شد. منشا پيدا شدن اقوال مختلف، يا مجعول و مخدوش بودن سند است يا اعمال تعصب و تبعيت از تقليد و احساس.  
تعجب اينجا بود كه هر يك از شيعه و سني كه مثلا به بحث و جدل مي‌پرداختند، چون محقق نبودند، قبول داشتند كه اگر سني هم در خانواده و محيط تشيع بزرگ مي‌شد، امروز مانند شيعه فكر مي‌كرد و بلكه مانند شيعه استدلال مي‌نمود و همچنين شيعه اگر در محيط اهل سنت رشد مي‌كرد، امروز مانند سني فكر مي‌كند، با وجود اين، هر يك از آنها بر عقيده‌ي خود تا آخرين لحظه‌ي  
[صفحه 13]  
عمر اصرار و پافشاري مي‌كرد، تعجب بيشتر در اين بود كه مدارك صحيح و معتبري كه مورد قبول طرفين است، ايشان را از اين مباحث منع مي‌نمود.  
چون موضوع مقال نهج‌البلاغه است، لذا ادله‌ي خويش از اين كتاب شريف آورده مي‌شود:  
الف- علي عليه‌السلام، درباره عثمان و قاتلان او اظهار نظري مي‌كند و هر دو طرف را مرتكب لغزش و خطا مي‌داند، عثمان را استبدادگر و قاتلانش را ناشكيبا و كم تحمل مي‌خواند و در آخر مي‌فرمايد: «خداوند ميان مستبد و كم تحمل حكومت مي‌كند» [41] يعني شما مكان آنها را در بهشت يا دوزخ معين نكنيد كه خدا اين كار را كرده است.  
ب- در نامه‌يي كه به «عثمان بن حنيف» نوشته است، به مناسبتي از مزارع فدك ياد مي‌كند و مي‌نويسد:  
آري، از تمام زمينهاي زير اين آسمان، تنها فدك در اختيار ما بود. قومي سخاوت كرده و قومي بخل ورزيدند و خدا بهترين داور است (ميان ما كه سخاوت كرديم و گذشتيم و ديگراني كه بخل كردند و از ما گرفتند). مرا به فدك و غير فدك چه كار؟ كه جايگاه حتمي انسان گور است، فردا در آنجا پنهان مي‌شود. در تاريكي قبر، اخبار و آثار انسان محو و ناپديد مي‌گردد، گودالي كه هر چند وسيعش گيرند و دست گوركن گشادش كند، ريزش سنگ و كلوخ فشاري دهد و رخنه‌هايش را مسدود و فراخيش را تنگ كند. [42].  
ج- درباره‌ي خوارج، هنگامي كه بر او خروج كرده و به مبارزه‌اش برخاستند مي‌فرمايد:  
من حكومت خدا را درباره‌ي شما انتظار دارم. [43].  
د- پس از جنگ جمل، درباره‌ي عايشه اظهار نظري مي‌كند و در آخر مي‌فرمايد:  
با وجود آنچه گفتم، عايشه احترام نخستينش را دارد و حسابش با خداست. [44].  
[صفحه 14]  
ه- در نامه‌يي كه به معاويه نوشته است، اين جمله را يادآور مي‌شود كه «حتي يحكم الله بيننا و هو خير الحاكمين» [45] يعني تا خدا ميان من و تو حكم كند و او بهترين داور است.  
پس در صورتي كه خود اميرمومنان عليه‌السلام، داوري نسبت به عايشه و معاويه و عثمان و گيرندگان فدك را به خدا واگذار مي‌كند و داوري خدا را بهتر از داوري من و شما مي‌داند، چرا ما بايد وقت خود را صرف كنيم و به مباحثي كه به ما مربوط نيست، بپردازيم؟ ما بايد در اعمال و اقوالي كه موجب بهشتي شدن و دوزخي شدن انسان مي‌شود بحث كنيم و موازين و معيارهاي اسلامي را در كيفر و پاداش بشناسيم و سپس عمل كنيم، كه اين مهمتر است و لازمتر.  
نه علي بن ابيطالب- عليه‌السلام- كه خود اين نصايح سعادت بخش را به مردم زمان خود و تمام مسلمين گوشزد مي‌كند، (نصايحي كه اگر پدران ما مي‌شنيدند هيچگونه درگيري و نزاعي با يكديگر نداشتند و روز به روز بر عزت و سعادت آنان افزوده مي‌گشت و ما امروز وارث آن نيكبختي‌ها بوديم) خودش هم نخستين كسي بود كه به سخن خويش عمل مي‌كرد. علي- عليه‌السلام- براي حفظ وحدت مسلمين، از حق خود و همسر و فرزندانش گذشت، ناكامي‌ها و ناروايي‌ها را تحمل مي‌كرد و اتحاد و اتفاق مسلمين را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خويش برتري مي‌بخشيد.  
خوب است در اينجا قلم را به دست يكي از برادران اهل سنتم، «عبدالمتعال صعيدي»، استاد دانشگاه «الازهر» دهم كه در مقاله‌يي به عنوان «علي بن ابيطالب و تقريب بين مذاهب» مي‌نويسد:  
اين فضيلت بزرگي براي علي بن ابيطالب- رضي الله عنه و كرم الله وجهه- است كه اولين بنيانگذار تقريب بين مذاهب بود، تا اختلاف راي و نظر، موجب تفرق و پراكندگي نگردد و غبار دشمني ميان طوايف مختلف برپا نشود، بلكه با وجود اختلاف نظر، وحدت و يگانگي خود را حفظ كنند و برادروار  
[صفحه 15]  
زندگي نمايند و هر كس يا برادرش را نسبت به راي و نظرش آزاد گذارد، يا با او به نحو شايسته درباره‌ي موضوع مورد اختلاف به بحث و گفتگو مي‌پردازد، به طوري كه تعصبي نباشد بلكه مقصود از بحث، رسيدن به حقيقت باشد نه غلبه و پيروزي. و اين يكي از فضائل علي است كه از فضيلت و شرافت خانوادگي و قرابتش به پيغمبر (ص) و سبقتش در ايمان كمتر نيست. او بود كه جهاد به راي و جهاد به مال و جهاد به شمشير كرد.  
(سپس توضيح مي‌دهد) نخستين اختلاف ميان مسلمين، اختلاف بر سر خلافت بود و علي- رضي الله عنه- با آن كه مي‌دانست از ديگران به خلافت سزاوارتر است، ولي با ابوبكر و عمر و عثمان به مدارا رفتار كرد و از هيچ گونه كمك نسبت به آنان دريغ نفرمود، تا نمونه‌ي عالي مدارا و حافظ اتحاد، هنگام اختلاف راي باشد. و چون با اصرار مسلمين به خلافت رسيد، هيچكس را ملزم به قبول خلافتش نكرد و با ياران خود آن قدر روح گذشت و مناعت داشت كه عليه خوارج حكم نمي‌نمود تا وقتي كه شمشير به رويش كشيدند و دستور داد از قاتلش به خوبي پذيرايي كنند و بيش از يك ضربت به او نزنند. [46].  
در نامه‌اي به ابوموسي اشعري مي‌نويسد:  
بدان كه هيچ كس نسبت به امت محمد (ص) و ايجاد الفت و اتحاد ميان آنها، از من راغب‌تر و حريص‌تر نيست. من از اين كار خويش، پاداش نيك و عاقبت شايسته را از خداوند متعال خواستارم و به آنچه تعهد كرده‌ام وفا خواهم كرد [47].  
در خطبه‌ي «شقشقيه» كه مشهورترين خطبه نهج‌البلاغه است و علاوه بر آن كه دانشمنداني مانند ابن ابي‌الحديد، محمد عبده، فخر رازي، ملاسعد تفتازاني، قاضي يوسف، محيي الدين خياط، آن را شرح كرده‌اند، ابن اثير و فيروزآبادي نيز در كلمه‌ي «شقشقيه» اين خطبه را از كلمات علي (ع) دانسته‌اند،  
[صفحه 16]  
امام- عليه‌السلام- در اول خطبه، گله و شكاياتي از خلفاي پيشين خود مي‌نمايد و آنان را به صفاتي معرفي مي‌كند كه تاريخ و روايات هم وجود آن صفات را در آنان تاييد مي‌كند. در اواسط خطبه، مردي روستايي پيش مي‌آيد و نامه‌يي به حضرت مي‌دهد. حضرت مشغول خواندن نامه مي‌شوند و از ادامه سخن منصرف مي‌گردند، ابن عباس كه در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله‌ي سخن منصرف مي‌گردند. ابن عباس كه در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله‌ي سخن را ادامه دهيد. امام- عليه‌السلام- جمله‌ي معروف «شقشقيه هدرت ثم قرت» [48] را فرمود و به سخن خود ادامه نداد. گويا علي (ع) مي‌خواهد بفرمايد: با وجود آن كه آنچه گفتم يك حقيقت تاريخي است، ولي توضيح و ادامه‌ي آن را خوش ندارم، زيرا يادآوري اين مطالب ايجاد كدورت مي‌كند، جرياني بود كه گذشت و تمام شد. آن سه تن مردند و روز قيامت و محكمه‌ي عدلي هست و خدا بهترين داور است. شما دنبال اين مطالب را نگيريد و از آن سوال نكنيد و درباره‌ي آن به بحث و گفتگو نپردازيد.  
روشن‌تر از خطبه‌ي شقشقيه، در مطرح كردن امور خلاف انگيز، پاسخي است كه امام- عليه‌السلام- به مرد اسدي مي‌دهد:  
مردي كه از قبيله‌ي بني اسد بود و با حضرتش خويشاوندي سببي داشت، روزي از وي پرسيد با اين كه شما (بني هاشم) به مقام خلافت سزاواتر بوديد، چگونه شد كه شما را كنار زدند؟  
در پاسخ فرمود:  
اي برادر اسدي، تو تنگ دهانت شل است و اسبت را سر خود رها مي‌كني (سوال بيجا مي‌كني و نسنجيده و بي‌موقع سخن مي‌گويي) ولي در عين حال با من خويشي داري و حق پرسشت محترم است. اكنون كه مي‌خواهي بداني، بدان كه برتري جويي آنها بر ما، با وجود شرافت خانوادگي و قرابت و نزديكي كه ما با پغيمبر (ص) داشتيم، براي اين بود كه مقام خلافت مطلوب و محبوب است. قومي بخل ورزيدند (و آن را تصاحب كردند) و قومي سخاوت كردند (و از آن گذشتند)، حاكم خداست و بازگشت همگان در قيامت بسوي اوست.  
سپس به شعري از «امرؤ القيس» استشهاد كرد كه حاصلش اين است: «سخن  
[صفحه 17]  
از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن مواجه هستيم، يعني معاويه و جنگ با شاميان بگوي». بعد از قرائت شعر، چنين ادامه داد:  
بيا و داستان شگفت‌انگيز پسر ابوسفيان را ببين، كه روزگار مرا پس از گريه به خنده انداخت. از روزگار عجب نيست، كه او شگفتي‌ها و كجي‌هاي بسيار دارد. آنها (شاميان) كوشيدند تا نور خدا را كه از منبعش مي‌درخشيد خاموش سازند و فوران چشمه‌ي الهي را سد كنند و آب ميان من و خود را گل آلود نمايند (كشتن عثمان را به من نسبت دادند). اگر مشكلات موجود بر طرف گردد، آنان را به راه خالص حق برم و اگر صورت ديگري يافت (من كشته شدم) افسوس مخور كه خدا بر كردارشان داناست [49].  
ما از اين سوال و جواب در مي‌يابيم كه چون آن زمان، جنگ صفين در ميان بود، علي- عليه‌السلام- مسائل را متوجه موضوع روز كرد. سوال او را كه راجع به سي سال پيش بود، غير مهم و غير مفيد دانست، لذا پاسخي مختصر داد و داستان مهمتر را رياست خواهي و خودمحوري معاويه دانست. پس اگر علي- عليه‌السلام- امروز در ميان ما بيايد و ما داستان جنگ صفين را از او بپرسيم، خواهد فرمود: … داستان مهم امروز كه انسان نمي‌تواند بخندد يا بگريد، اين است كه مسلمين جهان، با وجود يك ميليارد جمعيت و داشتن بهترين دين و بهترين زبان و بهترين منابع حياتي و مناطق سوق الجيشي [37] و سوابق درخشان و آن چنان عزت و سيادت، ببين كه چگونه زير دست مشتي صهيونيست شده‌اند و همه هم مي‌دانند كه بزرگترين علت، بلكه تنها علت اين است كه مسلمين واحد، به دول و مذاهب متعدد تقسيم شده‌اند و در ميان آنها اختلاف و پراكندگي ايجاد شده است و اگر بخواهند عزت و سيادت خود را باز يابند بايد متحد و متفق شوند، ولي باز مسامحه مي‌كنند و هر چند هميشه سيلي مي‌خورند، بيدار نمي‌شوند، نمي‌دانم روز بيداري كي فرامي‌رسد! «اليس الصبح بقريب»؟  
[صفحه 18]  
ده يكي از طرق ايجاد و بستن راه پراكندگي و اختلاف، رعايت ادب در كلام است، به نحوي كه توقير و احترام طرف بحث لحاظ گردد و از سخنان گوينده، جسارت و اسائه‌ي ادب استشمام نشود، كه سخن گوينده هر چند قرين حق و عدالت باشد، هر گاه در قالب سرزنش و خشونت القا گردد، مطلوب و مقبول نيفتد و شايد صلح و صفا را بر هم زند و ايجاد تيرگي و كدورت نمايد. علي- عليه‌السلام- در اين باره سخنان بسياري دارد:  
1- از علامات مردم باتقوا، اين است كه از فحش دادن دوري مي‌كنند و گفتارشان ملايم است. [38].  
2- از گفتن سخن زشت و ناهنجار بپرهيز كه دل را پر از خشم و كينه كند. [39].  
3- سخن نرم گفتن عبادت است. [40].  
4- هرزه گويي مرگ آور است. [41].  
5- زيبا سخن گوييد تا پاسخ زيبا شنويد. [42].  
6- تيزي زبان از تيزي شمشير برنده‌تر است. [43].  
7- زبانت را به سخن ملايم و سلام كردن، عادت ده تا دوستانت زياد و دشمنانت كم شوند. [44].  
8- بسا جنگي كه از گفتن يك كلمه برپا مي‌شود. [45].  
9- كسي كه گفتارش ملايم باشد، محبتش لازم شود. [46].  
10- بدزباني ارزشت را مي‌كاهد و برادري را فاسد مي‌كند. [47].  
11- روش فرومايگان زشتي كلام است. [48].  
12- زبان ترازوي انسانيت است [49].  
در ميان مباحثات و مكاتباتي كه دانشمندان شيعه و سني با يكديگر داشته‌اند، آنهايي مفيد و ثمربخش بوده است كه در آن لحن ملايم اتخاذ گشته و رعايت ادب در بحث را نموده‌اند.  
[صفحه 19]  
يكي از آنها مكاتباتي است كه ميان دانشمند بزرگ شيعه «سيد عبدالحسين شرف الدين» با رهبر و روحانيت مصر و شيخ «الازهر»، «شيخ سليم بشري» واقع شده است. اين مكاتبات شامل پنجاه و پنج نامه است كه هر يك از طرفين نوشته‌اند، شيخ سليم سوال مي‌كند و سيد شرف الدين پاسخ مي‌دهد- جزا هما الله عن الاسلام سليم الجزاء- اين كتاب به نام «المراجعات» داراي يكصد و ده نامه و يك مقدمه است و بارها به زبان عربي، فارسي، انگليسي، و اردو به چاپ رسيده است. اينجانب با هر دانشمندي از شيعه و سني كه نسبت به اين كتاب صحبت كرده‌ام، از آن تمجيد و تقدير نموده و آن را خالي از شوائب تعصب و عواطف و احساسات معرفي كرده است. حتي حدود بيست و پنچ پيش، مردي از اهل «حلب» را كه در مشهد ديدم كه مي‌گفت: من سني بودم و از بركت خواندن اين كتاب آگاه شدم و به مذهب شيعه گراييدم و اكنون از آيه الله بروجردي تقليد مي‌كنم.  
براي نشان دادن رعايت ادب طرفين، در مباحثات ديني، نخستين نامه‌يي كه طرفين بحث نوشته‌اند، به اختصار ذكر مي‌شود. نامه‌ي اول را شيخ سليم، در تاريخ 29 ذيقعده 1329 مي‌نويسد و اين گونه آغاز مي‌كند:  
درود و رحمت و بركت خدا بر علامه‌ي شريف، سيدعبدالحسين شرف لادين موسوي، در گذشته حقايق شيعه را درك نكرده بودم، زيرا با آنان هم صحبت نشده بودم، بسيار مايل بودم كه با بزرگان شيعه به صحبت پردازم و با عوام شيعيان نيز صحبت كنم و عقايد آنان را به دست آورم. اكنون كه خدا توفيق عنايت فرمود كه به ساحل درياي علم شما دست يابم و تشنگي خود را بزدايم، اميدوارم خداي مهربان با آب خوشگوار علم شما مرا سيراب كند … من قبلا مي‌شنيدم كه شما شيعيان معتقديد كه از برادران سني خود كناره‌گيري كنيد و با وحشت با آنان زندگي مي‌كنيد. من شنيده بودم … من شنيده بودم … ولي شما را مرد خوش صحبتي يافتم كه در مباحثه دقيق هستيد، ميل به نيكي داريد، در شوخي نمودن لطيف هستيد و شرافت خود را هم حفظ مي‌كنيد … و با اين  
[صفحه 20]  
روش اخلاقي، شما شيعيان، شايسته‌ي همنشيني و آرزوي هر اديبي هستيد … اگر اجازه فرماييد كه در درياي مواج علمتان غوطه‌ور گردم، مسائل دقيق و مشكلي كه از مدتها پيش در فكرم ريشه دوانيده است حل كنم و اگر هم اجازه نفرماييد به ميل و اختيار شماست.  
من در اين بحث به فكر اظهار لغزش يا جستجو از بدي‌ها نيستم، من به فكر سرزنش نمودن و آزار رساندن نيستم، بلكه خواهان حقيقت كه گمشده‌ي ماست مي‌باشم. اگر حقيقت به دست آمد، شايسته‌ي متابعت است و گرنه به شعر زير عمل مي‌كنيم:  
نحن بما عند نا و انت بما  
عندك راض و الراي مختلف  
«ما به آنچه عقيده داريم و شما به آنچه عقيده داريد خشنوديم، با وجود آن كه آراد و افكار ما مختلف است».  
اگر اجازه فرماييد صحبت را از امامت خاصه و امامت عامه شروع كنيم و قبلا از هر لغزشي پوزش مي‌خواهم.  
سيد شرف الدين در پاسخ چنين مي‌نويسد:  
درود و رحمت و بركت خدا بر مولاي ما شيخ الاسلام.  
مرا به نامه‌ي مهرانگيز خود آن قدر مورد لطف قرار داديد كه زبان از سپاسگزاري آن عاجز است و نمي‌توانم قسمتي از وظايف خود را در تمام عمر انجام دهم. آرزوهاي خود را پيش من يافته‌ايد و توجه به من نموده‌ايد، در صورتي كه خود قبله گاه اميدواران و پناه بيچارگان هستيد. من از سوريه بر پشت اسب آرزو نشستم و به منظور ديدار شما آمده‌ام و در پناه شما بار سفر به زمين افكندم تا از علم شما استفاده كنم و از فضايل شما قطراتي بدست آوردم و به اميد آن روزي هستم كه با اميد زنده و آرزوي برآورده- به خواست خدا- از پيش شما باز گردم. شما در سوالات خود مجاز هستيد، امر بفرماييد، نهي كنيد، از هر چه مايليد بپرسيد، فضل مخصوص شما است، گفتار شما حق است و حكم  
[صفحه 21]  
شما عدل، و السلام عليك.  
براستي اگر در اين چهارده قرني كه بر مسلمين گذشته و دهها چنين چهارده قرن ديگر هم بگذرد و مباحثات شيعه و سني در چنين محيطي با صفا و به وسيله‌ي چنين مرداني با اخلاص صورت گيرد، آيا نزاع و درگيري پيدا مي‌شود؟ آيا حقيقتي پوشيده مي‌ماند؟ و آيا تهمت و افترايي صورت مي‌گيرد؟ هرگز.  
بر خورد شايسته و مودت ديگري كه در نيم قرن پيش ميان دانشمندان شيعه و اهل سنت پيش آمد و در سطح وسيعي حدود ربع قرن طول كشيد، موضوع «دار اتقريب بين المذاهب الاسلاميه» است. در اين انجمن فرهنگي اسلامي، از دانشمندان بزرگ سنت، «شيخ عبدالمجيد سليم»، بزرگ مفتي مصر و «شيخ حسن البناء» موسس و رهبر اخوان المسلمين و علامه شهير «شيخ محمود شلتوت»، و از علماي شيعه، «آيه الله بروجردي» بزرگ مرجع تقليد شيعيان ايران و «آيه الله محمد حسين آل كاشف الغطاء»، از مراجع نجف اشرف و «آيه الله سيد شرف الدين» شركت داشتند. موسس و پيشنهاد كننده‌ي اين خانه‌ي الفت، علامه با اخلاص، «شيخ محمد تقي قمي» بود كه از بركت اين اقدام، مجالسي در قم و مشهد و قاهره و ساير نقاط تشكيل شد و دانشمندان فريقين دور يكديگر نشستند، تفرقه‌ها به وصال و وفاق گراييد و تهمت‌ها از ميان برخاست. شيعيان دانستند كه اهل سنت به اهل‌بيت پيغمبر (ص) ارادت دارند و اهل سنت دانستند كه شيعيان قرآن ديگري ندارند و علي- عليه‌السلام- را پيغمبر نمي‌دانند. با روشن شدن موارد خلاف، بسياري از اختلافات از ميان برخاست، اختلافاتي كه سياستهاي بيگانه براي بهره‌برداري خويش، القا كرده بودند و سالي يكي دو تن نادان را تحريك مي‌كردند كه فتنه‌انگيزي آنها را به عنوان رد شيعه يا سني بنويسند، يا دانشمندان آنها، به عنوان مستشرق بيايند و سني را بهتر از شيعه بدانند و مانند «گلدتسيهر» تكيه كلامش را اسلام شيعه و اسلام سني قرار دهد تا دو اسلام درست كند.  
با نزديك شدن دانشمندان به يكديگر، بسياري از مشكلات حل شد و  
[صفحه 22]  
اختلاف از ميان رفت. شيخ «الازهر» فتواي معروف و تايخي خود را مبني بر اين كه مذهب شيعه مانند ساير مذاهب اسلامي قابل اتباع است صادر كرد و كرسي تدريس مذهب تشيع در دانشگاه «الازهر» پيشنهاد شد. بعد از دو سال از تاسيس تقريب، مجله علمي و ديني «راسله الاسلام» تاسيس گرديد و نويسندگان بزرگ شيعه و سني، در آن به نشر افكار علمي و اصلاحي خود پرداختند. اني مجله گنجينه‌اي بود از مقالات علمي، ادبي، اخلاقي، تاريخي، فقهي، فلسفي و اصلاحي. از همه مهمتر سلسله مقالاتي بود كه به عنوان تفسير قرآن كريم به قلم مفسر بزرگ، شيخ محمود شلتوت نوشته مي‌شد، و آن در حقيقت تفسيري بود دوراز تعصب فرقه‌اي. در اين مجله، نيروي ايمان و اخلاص علماي اسلامي به خوبي مشاهده مي‌شود و بسي قابل استفاده است.  
يازده در مجالسي كه به عنوان وحدت تشكيل مي‌گردد، يا مقالاتي كه به اين عنوان نوشته مي‌شود، نبايد مسائل اختلافي زياد باز شود و تشريح گردد، هر چند گوينده و نويسنده قصدش اين باشد كه در آخر بحث، اتفاق و اتحاد را نتيجه بگيرد و اختلافات را مردود شمارد، زيرا تشريح و توضيح اختلاف، اثر بدخود را در دل خوانندگان و شنوندگان مي‌گذارد و سياست‌هاي بيگانه تحقق مي‌يابد، شايد برخي از خوانندگان و شنوندگان، تابع احساسات و عواطف باشند و اثري كه توضيح اختلافات در روح آنان باقي مي‌گذارد، با نتيجه‌گيري آخر بحث زايل نگردد، مانند فيلمهايي كه يكساعت راههاي خيانت و جنايت را مو به مو با تمام فوت و فن‌هاي دقيق و ظريفش نشان مي‌دهد و در آخر به مدت كوتاهي زنداني شدن و گرفتار آمدن جاني را نشان مي‌دهد! تجربه نشان داده است خطوطي كه از صحنه اول بر دل باقي مي‌ماند، چنان عميق و پر رنگ است كه پاك كن ضعيف و كم رنگ صحنه‌ي دوم، تاثير چنداني روي آن ندارد. اين نكته در مقالات عالمانه‌ي «ساله الاسلام» رعايتش ده و دليل ما از نهج‌البلاغه در اين مورد، همان ادله‌ي شماره‌ي 9 اين مقاله است.  
[صفحه 23]

## خاتمه‌

در خاتمه‌ي مقال به دو امر اشاره مي‌شود كه به عقيده‌ي نگارنده، در بيشتر موارد، اتهام است نه حقيقت: اتهامي است به شيعيان و اتهامي ديگر به اهل سنت.  
شيعيان را متهم مي‌كنند كه ايشان با وجود اين كه علي بن ابيطالب- عليه‌السلام- را امام و پيشواي مفترض الطاعه خود مي‌دانند و با وجود اين كه اختلاف آنها با اهل سنت نتيجه و مولود طرز برخورد آن حضرت با خلفاي سه گانه‌ي پيش از خود مي‌باشد، اينان در مقام قضاوت نسبت به مقام و شخصيت آن سه تن، مانند خود آن حضرت نيستند، يعني در اين قضاوت زياده‌روي مي‌كنند و از خود حضرت علي- عليه‌السلام- داغتر و تندتر و عصباني‌تر جلوه مي‌كنند و خلاصه حاضر نيستند بگويند قضاوت ما درباره‌ي آنان همان قضاوت امام و پيشواي ما است.  
علي- عليه‌السلام- مدت 23 سال در حيات پيغمبر (ص) و 25 سال بعد از وفات آن حضرت با ايشان رفت و آمد و برخورد نزديك داشت، رابطه‌ي خانوادگي و قرابت سببي داشت (زيرا دو تن پدر زن پيغمبر (ص) و دو تن داماد آن حضرت بودند). در همه جنگها و شوراها و مسائل اسلامي و رفت و آمدهاي خانوادگي پيغمبر اكرم (ص) نام اين چهار تن ديده مي‌شود. ابوبكر حضرت زهرا (ع) را براي علي- عليه‌السلام- خواستگاري مي‌كند و سپس مامور خريد جهيزيه بدون درخواست او، علي- عليه‌السلام- نظر خود را بيان مي‌كند و عمر تصديق مي‌نمايد. سه مورد از اين مشورتها و اظهارنظرها در نهج‌البلاغه به تفضيل آمده است، حتي در تاريخ بيش از چهل بار نقل شده است كه عمر بعد از شنيدن راي آن حضرت گفت: «لولاك لافتضحنا، لولا علي لهلك عمر، ما بقيت لمعضله ليس فيها ابوالحسن»، و مانند اين كلمات.  
نسبت به عثمان به عفان كه علي بن ابيطالب دلسوزي و خيرخواهي بيشتري  
[صفحه 24]  
مي‌كند و چون مردم بر او مي‌شورند، عثمان پيغام مي‌دهد كه آن حضرت از مدينه خارج شود (زيرا گمان مي‌كند چون مردم علي را مي‌خواهند با او مخالفت مي‌كنند) و علي- عليه‌السلام- مي‌پذيرد و از مدينه خارج مي‌شود. حتي اين عمل چند بار تكرار مي‌شود، يك بار نزد عثمان مي‌رود و به او چنين مي‌گويد:  
مردم پشت سر من اجتماع كرده‌اند و مرا ميان تو و خود به سفيري فرستاده‌اند. به خدا نمي‌دانم به تو چه بگويم! من چيزي نمي‌دانم كه تو از آن بي‌خبر باشي و تو را به راهي راهنمائي كنم كه آن را نشناسي. آنچه ما مي‌دانيم تو مي‌داني، ما مطلبي را پيش از تو ياد نگرفته‌ايم كه تو را از آن آگاه سازيم و در موردي خلوت نكرده‌ايم تا آنرا به تو رسانيم، آنچه را ما ديديم و شنيديم، تو هم ديدي و شنيدي و در مصاحبت رسول خدا بودي چنان كه ما بوديم. ابوبكر و عمر، در عمل كردن به حق، از تو سزاوارتر نبودند، تو از جهت خويشاوندي با رسول خدا، از آن دو نزديكتري، تو به مقام دامادي آن حضرت رسيدي و آنها نرسيدند. تو را به خدا درباره‌ي خويش بينديش. تو نابينا نيستي تا تو را بينا سازيم و نادان نيستي تا دانايت كنيم …  
از رسول خدا شنيدم كه فرمود: روز قيامت امام ستمگر را بياورند، بدون ياور و عذر خواه، سپس در آتش دوزخش افكنند تا مانند سنگ آسيا در دوزخ بچرخد … مباد كه امام مقتول اين امت باشي كه با قتل او در كشتار و خونريزي تا روز قيامت باز مي‌شود، امر اسلامي بر امت مشتبه مي‌شود و فتنه‌ها بر مي‌خيزد، حق را از باطل تشخيص نمي‌دهند و در موج آشفتگي غرق مي‌شوند (تا آنجا كه تعبير «پيراهن عثمان»، شعار هر آشوب و فساد مي‌شود). مباد كه در هنگام پيري و سپري شدن عمر، آلت دست «مروان» باشي كه تو را به راهي كه مي‌خواهد بكشد. [50].  
درست است كه ما بعد از گذشت چهارده قرن و دخالت تعصبات بيجا و حب و بغض‌هاي نارواي تاريخ نويسان و روايت سازان، نمي‌توانيم چهره‌ي واقعي  
[صفحه 25]  
خلفاي راشدين و روابط آنها را درك كنيم (زيرا اين عوامل، حقايق را درستكاري و تحريف مي‌كند) ولي خوشبختانه در قرآن و نهج‌البلاغه و احاديث و تواريخ مورد اتفاق فريقين، مواضع روشن بسياري يافت مي‌شود كه با خالي كردن ذهن از القائات محيط، مي‌توان حقيقت را پيدا كرد، البته اشكال بزرگ، ر همان تخليه و تصيفه‌ي ذهن است. مثلا همراه بودن ابوبكر با پيغمبر اكرم- صلي الله عليه و آله- در وقت هجرت از مكه، از رخدادهاي قطعي نزد شيعه و اهل سنت است كه قرآن مجيد و اخبار و تاريخ مورد قبول طرفين هم آن را تصديق مي‌كند، ليكن همين امر مسلم و مقطوع، حتي نزد علماي بزرگ به دو نحو متناقض توجيه مي‌شود: دانشمندان سنت آن را دليل فضيلت و امتياز ابوبكر دانسته‌اند و دانشمندان شيعه بر عسك، در صورتي كه حقيقت يك چيز است و تنها تعصب و تقليد و اخبار جعلي انباشته شده در ذهن است كه پرده روي حقيقت مي‌افكند و حتي دانشمندان را دچار حيرت مي‌كند.  
و اما اتهامي كه به اهل سنت مربوط مي‌شود در جريان درگيري و نزاع ميان شيعه و سني و بلكه سران و پيشوايان آنها خلاصه مي‌شود و حدود چهارده قرن است كه ادامه دارد. در اين جريان يك گروه همواره داراي قدرت و سلطه و حكومت بوده‌اند و به فكر رياست و خودمحوري و برتري جويي، اينان همواره براي رسيدن به مقاصد خويش از زورگويي و تزوير استفاده كرده، زندان مي‌كردند و شكنجه مي‌دادند و تبعيد مي‌كردند و مي‌كشتند و تظاهر به اسلام را هم وسيله‌ي رسيدن به اين مقاصد كردهبودند و با اين عمل اسلام را از محتواي اصلي خود خالي مي‌كردند. در برابر اين دسته، گروهي ديگر از مسلمين بودند كه همواره به فكر حفظ اسلام و كلمه‌ي توحيد و وحدت كلمه بودند. اينان براي بقاي اسلام و وحدت مسلمين سكوت مي‌كردند، از حق مشروع خود مي‌گذشتند، زندان و شكنجه و شهادت را تحمل مي‌كردند تا اسلام عزيز،زنده و سرفراز باشد. جانبازي و ايثار و فداكاري اينان، تا سر حد وقايع عاشورا،  
[صفحه 26]  
در تاريخ به چشم مي‌خورد. بعد از عاشورا، فرزندان امام حسين (ع) را مي‌بينيم، مانند حضرت زين العابدين و امام باقر و امام صادق و حضرت موسي بن جعفر- عليهم‌السلام-، كه تمام عمر خود را صرف دعوت به اسلام و تبليغ اسلام و نشر توسعه‌ي آن مي‌كردند، گاهي به صورت دعا و مناجات با خدا، گاهي به صورت تفسير قرآن و گاهي به صورت بيان احاديث پيامبر اكرم (ص)،و گاهي به صورت مناظره و احتجاج كه بسياري از آنها اكنون به صورت «صحيفه سجاديه» و ساير كتب ادعيه و كتب مناظره و احتجاج و كتب احاديث موجود است. امام سجاد (ع) در خانه‌اي محقر و روي گليمي ساده در گوشه‌ي مدينه نشسته بود. امام باقر و امام صادق به همان منوال كشاورزي مي‌كردند و باكد يمين و عرق جبين، لقمه ناني بدست مي‌آوردند و بقيه‌ي اوقات خود را به نشر معارف اسلام و تربيت شاگرداني بر اسسا اصول مكتب اسلام مصروف مي‌داشتند. خلاصه از نظر اين گروه، چه سران و چه پيروان، عزيزتر ازجان و مال و شخصيت و خانواده و تمام شئون زندگي، اسلام بود و معارف اسلام، اسلام بود و حقايق اسلام. اما گروه ديگر، عزيزتر از همه چيز، در نظرشان مقام بود و شخصيت، تن پروري بود و استراحت.  
اكنون اتهامي كه به اهل سنت زده مي‌شود اين است كه اينان همواره از اين گروه، يعني صاحبان قدرت و سلطه و حكومت، حمايت كرده و مي‌كنند و گروه ديگر را به كلي از نظر دور مي‌دارند و هيچ گونه اعتنا و توجهي به آنان ندارند، هر چند نوادگان پيغمبرشان باشند.  
تهمت زنندگان مي‌گويند اهل سنت، از صحابه و تابعين و تابعين تابعين، به احترام نام مي‌برند،حديث و روايت و تاريخ نقل مي‌كنند و به قول آنها استناد مي‌نمايند، ولي به اقوال علي (ع) و فاطمه (ع) و فزرندانشان اعتنايي ندارند. در كتابخانه‌هاي ايشان تفاسير و كتب رجال و حديث شيعه كه مشحون به قال الباقر و قال الصادق است وجود ندارد.  
[صفحه 27]  
البته اين از عادات و خصال انسان است كه چون خود را ضعيف و زبون مي‌بيند و مي‌خواهد در اين جهان پهناور تنها نباشد و در برابر حوادث و مشكلات پناه و ملجاي داشته باشد، راه عاقلانه را در پناه بردن و زير بليط رفتن مي‌بيند، و پيداست كه پناهندگي به قدرتمند بهتر از پناهندگي به ضعيف و مستضعف است، بلكه از ضعيف و مستضعف بايد دوري كند، ليكن اين گرايش وگريز، تا زماني است كه انسان خام و بي‌تجربه باشد، تربيت نيافته و غير مهذب باشد، شجاعت و شهامت خدادادي خود را فراموش كرده باشد،كرامت ذات و شرافت نفس و مناعت طبع خود را باور نكرده باشد، ولي زماني كه به اين پايه رسيد، زير بليط حق و عدالت مي‌رود و پيرزو حقيقت و انصاف مي‌شود، در هر مركزي كه پيدا شود، ضعيف و مستضعف باشد، يا قدرتمند و صاحب حكومت.  
چنان كه گفتيم، اين نسبت، اگر كلي باشد، اتهامي بيش نيست، زيرا در ميان اهل سنت كساني را مي‌بينيم كه نه تنها به علي بن ابيطالب- عليه‌السلام- توجهدارند، بلكه او را اعلم و افضل صحابه مي‌دانند و بيشتر آنها يزيد را ظالم و امام حسين وي ارانش را فداكار و مظلوم مي‌شمارند، فتواي امام صادق را در كنار فتواي ابوحنيفه و مالك مي‌گذارند و لااقل در كشور مصر مي‌خواهند كرسي فقه جعفري داشته باشند و حتي برخي از كتب شيعه هم در آنجا چاپ و منتشر مي‌شود.  
همچنين اتهام نسبت به شيعه هم در اين زمان حقيقت ندارد، زيرا كتاب نهج‌البلاغه را، با تمام محتوايش و با تمام روابط نزديكي كه ميان علي- عليه‌السلام- سه خليفه‌ي ديگر نقل كرديم، از معتبرترين كتب شيعه مي‌شمارند و اخو القرآنش مي‌دانند، لذا هر روايت و حديثي كه در كتب ديگر يافت شود اگر مخالف با نهج‌البلاغه باشد، نهج‌البلاغه را مقدم مي‌دارند، شخصيتهاي شيعه، نهج‌البلاغه را شرح نموده و تدريس كرده و مي‌كنند.  
اين گونه رجال، در ميان گروه شيعه و سني، مردمي هستند مسلمان و  
[صفحه 28]  
متعهد، حر و آزاد، روشن بين و دورانديش، با خلوص و بي‌ريا، شجاع و نترس، كه با كمال شهامت، بندها و زنجيرهايي را كه پدر و مادر و معلم و اجتماع بر فكر و انديشه‌ي آنها گذاشته‌اند پاره كرده، در فضاي آزاد فكر مي‌كنند و خود را از اسارت تقليد مي‌رهانند. اين گونه مردم را، نان خوردن و زندگي كردن، ناخودآگاه به جانبي متمايل نمي‌كند. اين گروه، چه در ميان شيعيان باشند و چه در ميان سنيان، هنگامي كه در اختلافات ميان مذاهب فكر مي‌كنند، اين معني را در نظر دارند كه اگر آنها هم در ميان مذاهب ديگر رشد مي‌كردند، ابتدا مانند آنها فكر مي‌كردند، و اختلافات مذاهب را با توجه به اين نكته بررس مي‌كنند و در نتيجه فكر و انديشه‌ي خود را از محيط اجتماعي خويش بيرون كشيده، در فضايي آزاد و بي‌آلايش مي‌برند. اين مردم شيف و شجاع و آزاد، به روشني مي‌بينند كه دين خدا واحد است و بي‌رنگ و مصفا و تمام اين رنگها و اختلافات و دوگانگي را ياتعصب و خودمحوري ساخته است يا نان خوردن و زندگي كردن ناشرافتمندانه، يا استعمار و استثمار مزور. اينها با خود مي‌گويند كه آيا چهارده قرن نزاع و درگيري و برادر كشي بس نيست؟ از مطرح كردن اين اختلافات چه سويد برديم، جز اينكه آب به آسياب دشمن ريختيم و خود را ضعيف و خوار و زبون ساختيم؟ آخر تا كي؟ تا چند؟  
خلاصه اگر اين اتهامات و حساسيت نشان دادن در برابر اختلافات، در ميان پدران و اجداد اين ملت بوده است، اكنون ديگر مسلمين بيدار شده‌اند، نه اين اتهامات را مي‌پذيرند و نه نسبت مي‌دهند. اكنون آنان فهميده‌اند كه اگر بخواهند بر دشمن مشترك خود پيروز شوند جز با وحدت و اتفاق واقعي ممكن نيست و بخوبي دريافته‌اند كه اگر فقط يكديگر را برادر بخوانند و باز هم بوي اتهامات و اختلافات در كمول دل استشمام شود، اتحاد واقعي تحقق نخواهد يافت و پيروزي بر دشمن مشكل و بلكه ناممكن مي‌شود. مثلا يكي از ترفندهاي دشمن مكار اين است كه در كشوري كه شيعه و سني وجود دارد، ابتدا فقط  
[صفحه 29]  
به يكدسته از آنها امتيازي در زندگي اجتماعي مي‌دهد و در كناري به نظاره مي‌نشيند، اگر اتحاد واقعي در ميان نباشد، دسته‌ي امتياز گيرنده نمي‌گويند چرا اين امتياز را به برادران ما نمي‌دهيد و سپس دسته‌ي ديگر يا خودشان بر مي‌خيزند و يا دشمن، آنها را تحريك مي‌كند و درگيري شروع مي‌شود.  
خلاصه و نتيجه‌ي سخن ما در اين مقال اين است كه طبق دستور موكد و مكرر اميرالمومنين- عليه‌السلام- در نهج‌البلاغه، مسلمين نبايد از اختلافت سران خود در چهارده قرن پيش سخن به ميان آورند. تا چه رسد به اختلافاتي كه بعدا در ميان آنها پيدا شده است.  
علي- عليه‌السلام- مي‌فرمايد كه سران شما مرده‌اند و نزد خداي عادل محاكمه مي‌شوند، شما بهشت و دوزخ براي آنها معين نكنيد، شما مسائل روز خود را مطرح كنيد، پرداختن به آن مسائل براي شما سودي ندارد.  
به عقيده‌ي اينجانب اگر امروز اميرالمومنين (ع) در ميان ما، تشريف بياورند و ما از ايشان سئوال كنيم قضيه‌ي جنگ شما در صفين چه بود، مي‌فرمايد: آن قضيه گذشت، خداوند در روز قيامت به حسابها رسيدگي مي‌كند. آنچه كه امروز مهم است، موضوع روز شما ذلت مسلمين بعد از عزتشان است، خيانتها و جنايتهاي عده‌اي صهيونيست و اخراج مسلمين از كشورشان است، شما نشسته‌ايد و نگاه مي‌كنيد؟!  
شما كه بهترين منابع ثروت را داريد، بهترين مراكز سوق الجيشي مثل كانال سوئز، باب المندب، تنگه داردانل، مالاكار، هرمز و جبل الطارق را داريد، بهترين كتاب يعني قرآن را داريد، روح زندگي در دست شماست. چرا بايد ذليل باشيد؟  
نويسنده از بيانات اميرالمومنين عليه‌السلام اينطور مي‌فهمد كه به مساله‌ي روز خود بپردازيد. به اين فكر باشيد كه يك عده در رياض مي‌نشينند و كارشان اختلاف اندازي بين شيعه و سني است. اين را كوچك نگيريد. آنها شيطان مجسم هستند. پنجاه سال درس شيطنت سياي آمريكا را خوانده‌اند، و حالا  
[صفحه 30]  
مي‌بينند منافع آمريكا اين طور حفظ مي‌شود. اما آن رحمت مجسم خدا كه درجماران نشسته بود يعني بارها به اتحاد توصيه فرمود. اتحاد بين دانشگاه و فيضيه، بين ارگانها و نهادها، و بين همه اقشار مردم را سفارش مي‌نمود. اين مسئله را هم نبايد به سادگي از كنارش گذشت.  
نگارنده فكر مي‌كند از زماني كه آن بزرگمرد نوجوان بوده، اوضاع تاسف بار مسلمين را مي‌ديده و غصه مي‌خورده و بعد از هفتاد سال فكر، به اين نتيجه رسيده كه عامل عزت مسلمين اتحاد است. لذا مي‌فرمايد: «اگر اتحاد داشته باشيد هيچ صدمه وآزاري بشما نمي‌رسد و آمريكا نمي‌تواند هيچ غلطي بكند».  
البته اين نكته را هم بايد در نظر داشت كه در هر عصر و زمان بايد معدودي از محققان علم رجال و تاريخ، براي اخذ احاديث پيغمبر- صلي الله عليه و آله- از واسطه‌ي موثق كه در اين عصر، منحصر به فقيهان و مفتيان و مراجع تقليد است، يا براي باقي ماندن حقايق تاريخي كه آن هم منحصر به محدودي از محققان و تاريخ نويسان است در سطح بسيار عالي و مترقيش، يعني كساني كه همت خود را از يك قرن و دو قرن بالاتر برده، تا به چهارده قرن برسانند (استثنائا اين عده بايد قضاياي تاريخي را به طور دقيق و عادلانه پي گيري كنند) اما غير از اين دو دسته، مسلمين ديگر بايد در برابر عقايد مخصوص به مخالفين خود حساسيت نشان ندهندو هر مسلماني باور كند كه ديگران هم انساني مانند او هستند و مانند او فكر و انديشه دارند و مانند او در گزينش و انتخاب مذهب آزاد مي‌باشند، و همان گونه كه او مذهب خود را با ادله‌ي قطعي و مسلم براهيني غير قابل خدشه و انكار، صحيح و حق و صواب مي‌دانند ديگران هم مذهب خود را با همان گونه ادله و براهين حق و ثواب مي‌دانند، چنانكه دانشمندان طراز اول طرفين اين گونه ادعا مي‌كنند و بعد از بحث و مناظارت طولاني غالبا مي‌گويند: «انا او اياكم لعلي هدي او في ضلال مبين».

## پاورقي

[1] نهج‌البلاغه، شرح صبحي صالح، خطبه 7 152 ص 212.  
[2] آل عمران: 103.  
[3] انفال: 46.  
[4] حجرات: 9.  
[5] انبياء: 92 و مومنون: 52.  
[6] مثل المومنين في توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد الواحد، اذا اشتكي منه عضو تداعي له سائر الجسد بالسهر و الحمي- (در صحيح بخاري، ادب، ص 37. صحيح مسلم، ص 66 و در مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 27).  
[7] تحريف سعدي اين است كه «مومنين» را به «بني آدم» تغيير داده است. بني آدم تمام افراد بشر را شامل مي‌شود، در صورتي كه در ميان افراد بشر، گروههايي مانند نژادپرستان ضد بشر پيدا مي‌شوند كه نمي‌توان آنها را اعضاء يك پيكر دانست، تنها اهل ايمانند كه به اقتضاي عقيده و ايده‌ي خود، همه‌ي اهل ايمان را برادر خود مي‌دانند.  
[8] اصول كافي، طبع آخوندي، ج 2، ص 163.  
[9] من فارق الجماعه شبرا فميتته جاهليه- صحيح بخاري، باب فتن، ص 2. صحيح مسلم باب اماره، ص 53.  
[10] قال رسول‌الله (ص): الا اخبركم بافضل من درجه الصلاه و الصيام و الصدقه؟ قالوا: بلي. قال اصلاح ذات البين و فساد ذات البينهي الحالقه. صحيح بخاري، ج 1، ص 11. سنن ابي‌داود، ص 50 و موطا مالك، ص 7 و همچنين در كتاب مسند احمد، ج 6، ص 445.  
[11] در مورد تاخير جمعه و جماعت و آداب آن به درس 47 از كتاب بهشت زندگي اثر مولف مراجعه فرماييد.  
[12] اينها با همين عناوين يا مضمونشان در صحاح اهل سنت و كتب اربعه‌ي شيعه موجود است و براي هر يك حدود بيست روايت از پيامبر اكرم (ص) و ائمه معصومين (ع) نقل شده است. اصول كافي، طبع آخوندي، ص 670.  
[13] كه 1800 روايت در جلد اول و دوم كتاب وسائل الشيعه درباره‌ي نظافت مو، دندان و ناخن، حمام رفتن و چگونه از لباس نگهداري كردن وجود دارد كه به طور فشرده در درس 12 از كتاب بهشت زندگي از مولف آمده است.  
[14] آل عمران: 103.  
[15] قد صرفت نحوه افئده الابرار … نهج‌البلاغه، خطبه 94 (از نسخه‌ي صبحي صالح، ص 141 و از شرح فيض، ص 274).  
[16] فصدع بما امر به و بلغ رسالات ربه … نهج‌البلاغه، خطبه 229 (از نسخه‌ي صبحي صالح، ص 353 و از شرح فيض، ص 371).  
[17] الي ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله (ص) لانجاز عدته … نهج‌البلاغه، خطبه 1، نسخه‌ي صبحي صالح ص 44.  
[18] نهج‌البلاغه، خطبه 40، (نسخه‌ي صبحي صالح، ص 82).  
[19] و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالي علي الرعيته … ط نهج‌البلاغه، (نسخه‌ي صبحي صالح، خطبه 216، ص 333).  
[20] و احذروا ما نزل بالامم قبلكم من المثلات بسوء الافعال و ذميم الاعمال … لانها ارجح من كل ثمن و اجل من كل خطر، نهج‌البلاغه، شرح صبحي صلاح، خطبه 192 (قاصعه)، ص 296.  
[21] انفال: 63.  
[22] و ان الله- سبحانه- لم يعط احدا بفرقه خيرا ممن مضي و لا ممن بقي نهج‌البلاغه، نسخه‌ي صبحي صالح خطبه 176، ص 255.  
[23] و من يقبض بده عن عشيرته فانما تقبض منه عنهم يد واحده و تقبض منهم عنه ايد كثيره. نهج‌البلاغه، خطبه 23، ترجمه فيض اسلام صفحه‌ي 75.  
[24] فاياكم و التلون في دين الله فان جماعه فيما تكرهون من الحق … نهج‌البلاغه، خطبه 176، ص 255.  
[25] و الزموا السواد الاعظم، فان يد الله مع الجماعه … خطبه 127، از نسخه‌ي صبحي صالح ص 184.  
[26] بقره: 191.  
[27] فاجتمع القوم علي الفرقه و افترقوا عن الجماعه … خطبه 147، از نسخه‌ي صبحي صالح ص 205.  
[28] استاثر فاساء الاثره وجزعتم فاساتم الجزع، خطبه 30، (از نسخه‌ي عبده، ج 1، ص 84 و از ترجمه و شرح فيض، ص 96).  
[29] كانت في ايدينا فدك من كل ما اظلته السماء … (نهج‌البلاغه، نامه ژهل و پنجم- از نسخه‌ي صبحي صالح، ص 417 و از ترجمه و شرح فيض الاسلام، ص 58).  
[30] حكم الله انتظر فيكم. نهج‌البلاغه، خطبه 40، ص 83.  
[31] و لها بعد حرمتها الا ولي و الحساب علي الله تعالي. نهج‌البلاغه، خطبه 156، (از شرح فيض، ص 490 و از شرح بعده، ج 1، ص 308).  
[32] نهج‌البلاغه، مكتوب 55، ص 447.  
[33] عبدالكريم بي‌آزار شيرازي، همبستگي مذاهب اسلامي، ص 207 (به نقل از شماره چهارم سال سوم رساله الاسلام، ص 434).  
[34] و ليس رجل- فاعلم- احرص علي جماعه امه محمد (ص) و الفتها مني. نهج‌البلاغه، نامه‌ي 78، ص 466.  
[35] و قام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه الي هذا الموضع من خطبته فناوله كتابا … نهج‌البلاغه، خطبه 3، ص 50.  
[36] و قد ساله: كيف دفعكم قومكمعن هذا المقام و انتم احق به؟ فقال … نهج‌البلاغه، خطبه 162، ص 231.  
[37] مانند: تنگه‌ي جبل الطارق، بين اقيانوس اطلس و درياي مديترانه- كانال سوئز، بين مديترانه و بحر احمر- باب المندب، بين درياي احمر و اقيانوس هند- تنگه‌ي هزمز، بين خليج فارس و درياي عمان- تنگه‌ي مالاكا، بين اقيانوس هند و درياي چين- تنگه‌ي بسفر، بين درياي سياه و مرمره- تنگه‌ي داردانل، بين درياي مرمره و اژه (قسمتي از مديترانه).  
[38] … بعيدا فحشه لينا قوله. نهج‌البلاغه، خطبه 193، ص 305.  
[39] اياك و مستهجن الكلام، فانه يوغر القلب. غرر درر آمدي، شرح آقا جمال خوانساري، ج 2، ص 298.  
[40] ان من العباده لين الكلام. همان، ج 2، ص 497.  
[41] الهذر ياتي علي المهجه، همان، ج 1، ص 332.  
[42] اجملوا في الخطاب تسمعوا جميل الجواب. همان، ج 2، ص 266.  
[43] حد اللسان امضي من السنان. همان، ج 3، ص 403.  
[44] عود لسانك لين الكلام و بذل السلام، يكثر محبوك و يقل مبغضوك. همان، ج 4، ص 329.  
[45] رب حرب جنيت من لفظه. همان، ج 4، ص 66.  
[46] من لانت كلمته و جبت محبته. همان، ج 5، ص 193.  
[47] سوء المنطق يزري بالقدر و يفسد الاخوه. همان ج 4، ص 144.  
[48] سنه اللئام قبح الكلام. همان، ج 4، ص 127.  
[49] اللسان ميزان الانسان. همان، ج 1، ص 339.  
[50] نهج‌البلاغه، خطبه‌ي 162 (از شرح فيض، ص 516 و از شرح عبده، ج 1، ص 322 و از نسخه‌ي صبحي صالح، ص 235). يك

# درباره مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم  
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)  
با اموال و جانهاى خود، در راه خدا جهاد نماييد؛ اين براى شما بهتر است اگر بدانيد حضرت رضا (عليه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌اى كه امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهاى ما را ياد گيرد و به مردم ياد دهد، زيرا مردم اگر سخنان نيكوى ما را (بى آنكه چيزى از آن كاسته و يا بر آن بيافزايند) بدانند هر آينه از ما پيروى (و طبق آن عمل) مى كنند  
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159  
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.  
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.  
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.  
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :  
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه  
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...  
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر  
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای   
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)  
ز)طراحی سيستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبايل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...  
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...  
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال  
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان  
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026   
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com  
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)  
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.  
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خيابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی  
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».  
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».  
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».  
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».